

گلوریا استاینم

مادر خوانده‌ی فمینیسم نولیبرال

جنی براون



گلوريا استاينم اين هفته در ۹۲ سالگى درگذشت. استاينم، «فمينيست راديكال» محبوب ساختار حاكم، با سازمان سيا همكارى كرد تا تبليغاتى ارتجاعى را ترويج دهد و به هدايت جنبش آزادى زنان به مسيرى سازگار با منافع شركت‌ها و ضدسوسياليستى كمك كرد.

مايه‌ى تأسف است كه جنبش آزادى زنان به مدت پنجاه سال با گلوريا استاينم شناخته مى‌شد؛ كسى كه در واقع هيچ‌گاه اهداف رهاى‌بخش آن جنبش را دنبال نمى‌كرد.

گلوريا استاينم، فمينيست راديكال محبوب ساختار حاكم، در دوم سپتامبر درگذشت.

رسانه‌هاى جريان اصلى براى ستايش او سنگ تمام گذاشته‌اند؛ به‌طورى‌كه وال استريت ژورنال و نيويورك تايمز در تحسين او كاملاً هم‌صدا شده‌اند. تايمز او را «تجسم جنبش زنان» ناميد و نقش او را در آغاز «تحولاتى فرهنگى و فراگير در تقريباً تمامى جنبه‌هاى زندگى آمريكايى، از هيئت‌مديره‌ى شركت‌ها گرفته تا دادگاه‌ها و اتاق‌خواب‌ها» ستود. آن‌ها همچنين با تأييد و تحسين، تعريفى را كه خود او از خودش ارائه كرده بود نقل كردند: «كارآفرين تغيير اجتماعى».

براى بسيارى از مردم، استاينم تنها فمينيست راديكالى است كه مى‌توانند نام ببرند؛ شهرت او زنان خارق‌العاده‌اى را كه از سال ۱۹۶۷ براى طراحى و راه‌اندازى موفقيت‌آميز جنبش آزادى زنان تلاش كردند، به حاشيه رانده است.

استاينم حقيقتاً نفوذ عظيمى داشت. مجله‌ى Ms. و «بنیاد زنان. Ms.» كه او يكي از بنيان‌گذارانشان بود، به نهادهاى تبديل شدند كه تعيين مى‌كردند چه چيزهاى در پروژه‌ى فمينيسم ارزشمند و درخور توجه‌اند. اما از ديد پيشگامان جنبش آزادى زنان كه استاينم جاى آن‌ها را گرفته بود، اين به معنای خاموش كردن راديكال‌ها و ترويج

دیدگاه‌هایی بی‌خطر و بی‌خاصیت بود. وقتی استاینم مجله‌ی **Ms.** را «نوعی بافت پیونددهنده برای زنان سراسر این کشور که تا پیش از آمدن ما و آگاه‌کردنشان از اینکه تنها نیستند، احساس انزوا می‌کردند» توصیف کرد، پیشگامان فمینیسم چنین برداشت کردند که استاینم دارد اعتبار کاری را به نام خود ثبت می‌کند که پیش‌تر جنبش انجام داده بود.

جنبش آزادی زنان برای مطرح‌شدن به تبلیغات مجله‌ی **Ms.** نیازی نداشت. این جنبش پیش‌تر در صفحه‌ی اول تقریباً تمام مجلات پرتیراژ ظاهر شده بود و تا سال ۱۹۷۱، ده مجموعه‌مقاله‌ی عمومی منتشر کرده بود که میلیون‌ها نسخه از آن‌ها به فروش رسید. جنبش همچنین صد روزنامه و نشریه‌ی کوچک منتشر می‌کرد که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان به *Off Our Backs*، *It Ain't Me Babe* و *Woman's World* اشاره کرد.

برای بسیاری از مردم، گلوریا استاینم تنها فمینیست رادیکالی است که می‌توانند نام ببرند؛ شهرت او زنان خارق‌العاده‌ای را که از سال ۱۹۶۷ برای طراحی و راه‌اندازی موفقیت‌آمیز جنبش آزادی زنان تلاش کردند، به حاشیه رانده است.

استاینم زمانی در صحنه ظاهر شد که جنبش پیشاپیش به پیروزی‌های چشمگیری دست یافته بود. هزاران زن از طبقه‌ی کارگر، به دلیل تبعیض جنسیتی از کارفرمایان خود شکایت می‌کردند. سقط جنین در سال ۱۹۷۰ در ایالت نیویورک قانونی شد. «اصلاحیه‌ی حقوق برابر» در سال ۱۹۷۱ در مجلس نمایندگان و در مارس ۱۹۷۲ در مجلس سنا تصویب شد و بلافاصله پس از آن، بیست‌ودو ایالت نیز آن را تصویب کردند.

ظهور مجله‌ی **Ms.**

پس استاینم، که در آن زمان نویسنده‌ای حرفه‌ای برای مجلات و سی‌وهفت‌ساله بود، با توجه به بازاری که رادیکال‌ها از قبل به وجود آورده بودند، با کلی فلکر، سردبیر مجله‌ی نیویورک، همکاری کرد تا مجله‌ی **Ms.** را راه‌اندازی کند. نخستین شماره در دسامبر ۱۹۷۱ به‌صورت بخشی ضمیمه‌شده به مجله‌ی نیویورک منتشر شد و در ژوئیه‌ی ۱۹۷۲ نیز انتشار مستقل خود را آغاز کرد. کاترین گراهام، ناشر واشینگتن پست، در آن سرمایه‌گذاری کرد و شرکت وارنر کامیونیکیشنز نیز یک میلیون دلار

سرمایه در اختیار مجله گذاشت، اما در مقابل تنها ۲۵ درصد از سهام آن را درخواست کرد؛ توافقی به طرز غیرمعمول سخاوتمندانه.

برخی از پیشگامان جنبش آزادی زنان در ابتدا از شنیدن خبر انتشار این نشریه‌ی جدید خوشحال شدند. کتی ساراچایلد از گروه ردستاکینگز، که عبارت «خواهری قدرتمند است» را ابداع کرده و متن بنیادین «برنامه‌ای برای افزایش آگاهی فمینیستی» را در سال ۱۹۶۸ نوشته بود، گفت که در ابتدا تصور می‌کرد مجله‌ی Ms. قرار است به‌عنوان یک نشریه‌ی افشاگر فمینیستی عمل کند و به نفع آرمان زنان، روزنامه‌نگاری تحقیقی انجام دهد.

اما خیلی زود، او و دیگر بنیان‌گذاران جنبش آزادی زنان سرخورده شدند. مسئله این نبود که استاینم نمی‌دانست پیش از ورود خودش، چه کسانی جنبش را رهبری کرده بودند.

او در سال ۱۹۶۹، هنگامی که برای مجله‌ی نیویورک می‌نوشت، در نخستین جلسه‌ی عمومی روایت تجربه‌های سقط جنین که گروه ردستاکینگز برگزار کرده بود، حضور یافت. او در کتاب سال ۱۹۸۳ خود، *اعمال شنیع و شورش‌های روزمره*، آن صحنه را چنین به یاد می‌آورد:

یک گروه فمینیستی محلی از زنان خواسته بود تا درباره‌ی تجربه‌های واقعی زندگی خود از سقط جنین غیرقانونی شهادت بدهند. در زیرزمین کلیسایی نشسته بودم و به زنانی گوش می‌دادم که مقابل جمعیت می‌ایستادند و درباره‌ی تلاش‌های نومیدانه‌شان برای یافتن کسی که به آن‌ها کمک کند حرف می‌زدند؛ درباره‌ی تجاوز پزشکان پیش از انجام سقط جنین، اینکه از آن‌ها خواسته شده بود در ازای اجازه‌ی سقط، عقیم‌شدن را بپذیرند، و اینکه چگونه جان‌شان را در نظام پزشکی زیرزمینی، غیرقانونی و ناامن به خطر انداخته بودند... ناگهان دیگر فقط به‌صورت ذهنی نمی‌آموختم که چه چیزی نادرست است. حالا می‌دانستم. خودم اندکی پس از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه سقط جنین کرده بودم و این موضوع را به هیچ‌کس نگفته بودم.

بااین‌حال، سه سال بعد، زنانی که این‌همه به او آموخته بودند، عمدتاً نتوانستند جایی در صفحات مجله‌ی Ms. پیدا کنند. الن ویلیس، منتقد موسیقی پاپ مجله‌ی نیویورکر و یکی از بنیان‌گذاران رداکینگز، از سال ۱۹۷۳ توانست وارد تحریریه شود. اما پس از دو سال استعفا داد و سیاست‌سردبیری Ms. را «فمینیسم محافظه‌کار و ضدچپ» نامید. ویلیس در نامه‌ی استعفای خود نوشت: «هیچ‌گاه تلاشی برای جذب و استخدام نویسندگان، نظریه‌پردازان و سازمان‌دهندگان باتجربه‌ی فمینیست صورت نگرفته است... سیاست‌های Ms. شامل تصویری احساساتی و بی‌دروپیکر از خواهری است که برای پنهان کردن تعارض‌های سیاسی میان زنان طراحی شده است.»

ساراچایلد بعدها چنین تأمل کرد: «در اصل، خط فکری‌شان این است که خودت را تغییر بده؛ همان خط فکری همیشگی مجلات زنان. اما نکته‌ی فریبنده درباره‌ی Ms. این است که وانمود می‌کنند با بقیه فرق دارند. شرط می‌بندم زنانی هستند که حاضر نیستند مجلات زنان را بخوانند، اما Ms. را می‌خوانند.»

شیوه‌ی ویرایش مجله بازتاب‌دهنده‌ی سیاست آن بود و رادیکال‌ها ویرایش‌شدن مطالبشان در Ms. را شکنجه توصیف می‌کردند. پاتریشیا مایناردی، نویسنده‌ی بیانیه‌ی پیشگامانه‌ی سال ۱۹۶۸ با عنوان «سیاست کار خانگی»، به یاد می‌آورد:

آن‌ها به‌جای یک واژه‌ی محکم و قدرتمند، از کلمه‌ای مزخرف استفاده می‌کردند. من کلمه‌ی «دوست داشت» را نوشته بودم. آن را به «علاقه‌ای به آن داشت» تغییر دادند... سپیدی نمسر در مقاله‌ای درباره‌ی آلیس نیل نوشته بود: «آلیس نیل برجسته‌ترین نقاش پرتره‌ی دوران ماست.» در Ms. این جمله تبدیل شد به: «شاید او واقعاً برجسته‌ترین نقاش پرتره‌ی چهل سال اخیر باشد.» این ویرایشی موزیانه است که سهم زنان در هنر را کم‌ارزش جلوه می‌دهد. خط فکری Ms. این است که زنان در هنر خوب نیستند. آن‌ها تحت ستم بوده‌اند و این ستم به آن‌ها آسیب زده است. آن‌ها فرودست‌اند. این یک خط فکری متظاهرانه و بچه‌مشت‌مآبانه است: باید سخت‌تر تلاش کنیم تا بر ستمی که بر ما رفته غلبه کنیم.

این وضعیت، تضاد غم‌انگیزی با رویکرد رادیکال‌ها داشت؛ زنانی که با حقیقت‌گویی جسورانه‌ی خود میلیون‌ها نفر را حول این ایده سازمان‌دهی کرده بودند که آنچه ظاهراً

مشکلات فردی و شخصی زنان به نظر می‌رسد، در واقع سیاسی است و ریشه در ستم مردان بر آنان دارد. منظور آن‌ها از شعار «امر شخصی، سیاسی است» همین بود.

فمینیسم مورد تأیید ساختار حاکم

مجله‌ی Ms. در استفاده از منابع مالی بنیادهای خصوصی برای جهت‌دهی به اولویت‌های جنبش فمینیستی پیشگام بود. بنیاد Ms. به پروژه‌های فمینیستی مورد تأیید خود پول می‌داد و پایگاه داده‌ای از فمینیست‌های سراسر کشور و جهان ایجاد کرد. این بنیاد سرمایه‌ی اولیه‌ی تأسیس «سازمان ملی فمینیست‌های سیاه‌پوست» یا NBFO را فراهم کرد؛ گروهی متشکل از زنان سیاه‌پوست که با Ms. همسو بود. از NBFO اغلب به‌عنوان نخستین سازمان فمینیستی سیاه‌پوستان در ایالات متحده یاد می‌شود. این گروه، با تکرار همان الگویی که درباره‌ی کل جنبش آزادی زنان رخ داد، فعالیت‌های سازمان‌یافته و رادیکال‌تری را که پیش از آن وجود داشتند از تاریخ محو کرد؛ از جمله «کمیته‌ی آزادی زنان سیاه‌پوست» وابسته به «کمیته‌ی هماهنگی دانشجویان علیه خشونت»، جانشین آن یعنی «اتحاد زنان جهان سوم» و گروه «زنان سیاه‌پوست فقیر» به رهبری پاتریشیا رابینسون؛ گروه‌هایی که همگی سیاست‌هایی رادیکال و ضدامپریالیستی داشتند.

پیش از ظهور Ms، بنیان‌گذاران جنبش بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌ها داشتند. تصویر کیت میلر در سال ۱۹۷۰ روی جلد مجله‌ی تایم منتشر شد. در همان سال، صدها فمینیست دفتر جان مک کارتر، سردبیر مجله‌ی 'Ladies Home Journal'، را اشغال کردند و خواستار انتشار شماره‌ای شدند که خودشان سردبیری‌اش کنند؛ آن‌ها همچنین مهد کودک رایگان برای کارکنان مجله می‌خواستند. نتیجه‌ی اعتراض‌شان انتشار ضمیمه‌ای هشت صفحه‌ای با عنوان «فمینیسم جدید» بود. اما کمی بعد، رسانه‌ها برای ارائه‌ی نسخه‌ی «رادیکال» فمینیسم به سراغ استاینم رفتند. ردستاکینگز این وضعیت را «رفتار تاریخی نامرئی‌سازی» نامید: زنانی که راهبرد جنبش را تدوین کرده بودند، از تصویر حذف شدند. آن‌ها به مادران بنیان‌گذار بی‌نام‌ونشان تبدیل شدند؛ آن هم زمانی که بسیاری‌شان هنوز در دهه‌ی بیست یا سی زندگی خود بودند.

بتی فریدان بیش از آن شناخته شده بود که بتوان او را به حاشیه راند، اما رسانه‌ها عاشق این بودند که استاینم را در برابر فریدان قرار دهند؛ فمینیستی مسن‌تر، ازمدافنده و ظاهراً کم‌تر رادیکال که در سال ۱۹۶۶ «سازمان ملی زنان» را تأسیس کرده بود. در واقع، سیاست‌های فریدان بسیار چپ‌تر از استاینم بود. فریدان با نام خانوادگی پیش از ازدواج خود، گلدستین، از کارکنان «اتحادیه‌ی کارگران صنایع برق، رادیو و ماشین‌آلات آمریکا» بود؛ اتحادیه‌ای که در برابر مطالبه‌ی اخراج رهبران چپ‌گرا از اتحادیه‌های کارگری ایالات متحده مقاومت کرد.

فریدان برای در امان ماندن از اتهام کمونیست‌بودن، خود را اصلاح‌طلب نشان می‌داد؛ اما در عین حال، هوشمندانه استدلال می‌کرد که باید با حمایت از برنامه‌ها و ساختارهایی که بنیان اقتصادی لازم برای استقلال زنان از مردان را فراهم می‌کنند، اساس قدرت مردان بر زنان را تضعیف کرد. او استدلال می‌کرد: «بدون مراقبت از کودکان، همه‌ی این‌ها فقط حرف است.»

استاینم که به عنوان چهره‌ای رادیکال‌تر معرفی می‌شد، داوطلبانه به کمیته‌ی تأمین وثیقه‌ی آنجلا دیویس پیوست، در اکتبر ۱۹۷۱ در کنار دوروتی پیتمن هیوز با مشت گره کرده عکس گرفت و همراه با فلورنس کندی، وکیل سیاه‌پوست رادیکال، برای سخنرانی درباره‌ی فمینیسم به نقاط مختلف کشور سفر کرد.

استاینم عاشق جملات قصار و بامزه‌ای بود که سیاست‌هایی فاجعه‌بار را بیان می‌کردند. او این جمله‌ی لی گرانت، بازیگر، را نقل می‌کرد: «هم با یک مارکسیست ازدواج کرده‌ام و هم با یک فاشیست؛ هیچ‌کدام‌شان هیچ‌وقت زباله‌ها را بیرون نبردند.» گذشته از اینکه بیرون بردن زباله از معدود کارهای خانه‌ای است که مردانه تلقی می‌شود، این نقل‌قول تلویحاً می‌گوید کمونیست‌ها و فاشیست‌ها به یک اندازه بد هستند. از یک فاشیست که انتظار ندارید کار خانه انجام بدهد.

مجله‌ی Ms. در استفاده از منابع مالی بنیادهای خصوصی برای جهت‌دهی به اولویت‌های جنبش فمینیستی پیشگام بود.

استاینم دوست داشت جمله‌ای را از یک زن راننده‌ی تاکسی در بوستون نقل کند که به او گفته بود: «اگر مردان می‌توانستند باردار شوند، سقط جنین به یکی از آیین‌های مقدس تبدیل می‌شد.» این جمله خنده‌دار است، اما رابطه‌ی علت و معلولی ستم بر

زنان را وارونه می‌کند. سیمون دو بووار، نظریه‌پرداز بنیان‌گذار فمینیسم رادیکال، استدلال کرده بود که زنان به این دلیل تحت ستم‌اند که کار تولیدمثل را انجام می‌دهند؛ اگر مردان می‌توانستند باردار شوند، آن‌ها جنس تحت ستم می‌بودند.

مفهوم «زن آزادشده» نزد استاینم — زنی که، به شوخی او، پیش از ازدواج رابطه‌ی جنسی دارد و پس از ازدواج شغل — مستقیماً با هسته‌ی اصلی استدلال جنبش رادیکال در تضاد بود: این که زنان به‌عنوان یک طبقه تحت ستم‌اند و نمی‌توانند به‌صورت فردی خود را آزاد کنند.

سیاست استاینم از کجا می‌آمد؟ به نظر می‌رسید او از همان ابتدا یک پایش در ساختار حاکم بود. ابتدا با تد سورنسن، سخنرانی‌نویس جان اف. کندی، رابطه داشت؛ سپس با فرانکلین توماس که کمی بعد ریاست بنیاد فورد را بر عهده گرفت؛ و در دهه‌ی ۱۹۸۰ نیز با مورتیمر زاکرمن، سرمایه‌گذار املاک و مستغلات. ویویان گورنیک به یاد می‌آورد: «گلوریا بالاشهری بود؛ ما پایین‌شهری بودیم. او با چهره‌های ساختار حاکم معاشرت می‌کرد؛ ما فقط یکدیگر را داشتیم.»

استاینم و سازمان سیا

در سال ۱۹۶۷، مجله‌ی چپ‌گرای *Ramparts* پرده از جریان عظیم و پنهانی پول سازمان سیا برداشت که به «انجمن ملی دانشجویان»، بزرگ‌ترین تشکل دانشجویی ایالات متحده، سرازیر می‌شد. پس از این افشاگری‌ها، استاینم درباره‌ی نقش خود در جذب دانشجویان ضدکمونیست برای حضور در «جشنواره‌های جهانی جوانان» و ایجاد اختلال در آن‌ها با مطبوعات صحبت کرد. این جشنواره‌ها فعالیت خود را در جهان سوسیالیستی آغاز کرده بودند و قرار بود برای نخستین بار در سال ۱۹۵۹ در وین و در سال ۱۹۶۲ در هلسینکی، به آن سوی پرده‌ی آهنین راه پیدا کنند.

او به‌صورت تمام‌وقت مدیریت «سرویس مستقل اطلاعات درباره‌ی جشنواره‌ی جوانان وین» را بر عهده داشت؛ سازمانی که بعدها نامش به «سرویس مستقل پژوهش» یا IRS تغییر یافت. این نهاد مجرای برای فعالیت سازمان سیا بود و جشنواره‌ها را با تبلیغات ضدکمونیستی و طرفدار ایالات متحده پر می‌کرد. در جشنواره‌ی هلسینکی،

که ۱۸ هزار نفر از ۱۳۷ کشور در آن شرکت کردند، IRS روزنامه‌ای روزانه به سه زبان منتشر می‌کرد که استاینم و کلی فلکر به‌طور مشترک سردبیری‌اش را بر عهده داشتند. یکی از انتشارات سال ۱۹۵۹ که نام استاینم بر آن درج شده بود، با عنوان *مروری بر جداسازی نژادی سیاه‌پوستان در ایالات متحده*، ادعا می‌کرد که مشکل تبعیض نژادی در ایالات متحده اساساً حل شده و مشکلات باقی‌مانده ناشی از وضعیت روانی سیاه‌پوستان است. در این نوشته آمده بود که میزان پایین ثبت‌نام رأی‌دهندگان به این دلیل است که «در بسیاری از مناطق جنوب، بی‌تفاوتی عمیقی در میان سیاه‌پوستان نسبت به این مسئولیت بسیار مهم شهروندی شایسته وجود دارد.»

هدف سازمان سیا این بود که با تشویق درگیری‌های خشونت‌آمیز، جشنواره‌ها را چنان پرتنش و مشکل‌آفرین کند که کشورهای میزبان از برگزاری آن‌ها منصرف شوند. در نهایت، دو جشنواره‌ی بعدی واقعاً لغو شدند؛ زیرا میزبانان برنامه‌ریزی‌شده‌ی آن‌ها، نخست‌الجزایر در سال ۱۹۶۵ و سپس غنا در سال ۱۹۶۶، با کودتا مواجه شدند. به گفته‌ی جان استاکول، افسر سازمان سیا، این سازمان در کودتای غنا نقش داشت.

استاینم در مصاحبه‌های سال ۱۹۶۷ گفت که تأمین مالی برنامه از سوی سیا هیچ اشکالی نداشته است. او به نیویورک تایمز گفت: «این دخالت نه‌تنها مرا شوکه نکرد، بلکه خوشحال بودم که در آن روزگار، در دولت لیبرال‌هایی را می‌دیدم که دوراندیش بودند و آن‌قدر اهمیت می‌دادند که آمریکایی‌هایی با تمام دیدگاه‌های سیاسی را به جشنواره بفرستند.» او همچنین گفت از او خواسته نشده بود درباره‌ی افرادی که در آنجا ملاقات می‌کرد گزارش بدهد.

از آن‌جا که استاینم در آن زمان چهره‌ی شناخته‌شده‌ای نبود، هشت سال طول کشید تا گروه فمینیستی ردستاکینگز در نیویورک، پس از آنکه استاینم به‌سرعت به صف مقدم جنبش رسیده بود، این ارتباط را کشف کند.

ردستاکینگز در سال ۱۹۷۵ گزارشی افشاگرانه منتشر کرد و در آن گفت جایگزین کردن «استاینم و مجله‌ی Ms» به جای «فعالان اصیل و واقعی‌ای که جنبش را آغاز کرده بودند»، شبیه دیگر عملیات سازمان سیا به نظر می‌رسد؛ عملیاتی که «سازمان‌های موازی را به وجود می‌آورند یا از آن‌ها حمایت می‌کنند تا جایگزینی برای رادیکالیسم فراهم کنند». این گزارش همچنین خاطرنشان می‌کرد که گزارشی که

سازمان استاينم درباره‌ى جشنواره‌ى وين منتشر کرده بود، شامل پرونده‌هاى مختصرى درباره‌ى ده‌ها رهبر دانشجويى از سراسر جهان بود؛ موضوعى مغاير با ادعاى او مبنى بر اين که هرگز درباره‌ى شرکت‌کنندگان گزارش نداده است.

استاينم در ابتدا حاضر نشد به اين اتهامات پاسخ بدهد؛ اما وقتى سرانجام پاسخ داد، بار ديگر از نقش خود و نقش سازمان سيا در جشنواره‌ها دفاع کرد. با اين حال، او تلاش قابل توجهى نيز براى سرکوب استدلال‌هاى مطرح‌شده از سوى ردستاکينگز انجام داد. انتشارات رندوم هاوس قصد داشت نسخه‌اى عمومى و انبوه از کتاب *انقلاب فمينيستى* منتشر کند؛ کتابى که ردستاکينگز پيش‌تر با هزينه‌ى خود منتشر کرده و فصلى درباره‌ى استاينم در آن گنجانده بود. استاينم رندوم هاوس را به شکايت تهديد کرد و ناشر نيز تسليم شد و آن فصل را سانسور کرد. وکلای استاينم همچنين نشریه‌ى *The Village Voice* را تهديد کردند و حتى براى تک‌تک اعضاى هيئت‌مدیره‌ى «اتحادیه‌ى مستأجران کلمبيا» در نيويورک نامه‌اى تهديدآمیز فرستادند؛ زيرا روزنامه‌ى اين اتحاديه، *The Heights and Valley News*، مجموعه‌مطالبى درباره‌ى استاينم و اين سانسور منتشر کرده بود.

برابرى زنان و چرخش نوليبرالى

تا اواخر دهه‌ى ۱۹۸۰، استاينم به واسطه‌ى مجله‌ى *Ms.* و شهرتش به عنوان «آن فمينيست رادیکال» معروف شده بود، اما هنوز کتابى ننوشته بود که ديدگاهش درباره‌ى فمينيسم را به روشنى شرح دهد. کتاب *اعمال شنيع و شورش‌هاى روزمره* در سال ۱۹۸۳ صرفاً مجموعه‌اى از نوشته‌هاى او در *Ms.* و ديگر نشریات بود.

وقتى سرانجام چنين کتابى منتشر شد، *انقلاب از درون: کتابى درباره‌ى عزت‌نفس* در سال ۱۹۹۲ تمام ويژگى‌هاى سياست استاينم را که رادیکال‌هاى بنیان‌گذار جنبش را مأیوس کرده بود، تأييد کرد. اين کتاب که براى آن پيش‌پرداختى شش‌رقمى به استاينم داده شد، همان خط فکرى مجلات زنان را ادامه مى‌داد: اين که زنان بايد در درون خود تغيير ايجاد کنند.

او نوشت: «بدون عزت نفس، تنها تغییری که رخ می‌دهد عوض شدن اربابان است؛ اما با عزت نفس، دیگر نیازی به اربابان وجود ندارد.» البته ما به این دلیل ارباب نداریم که به آن‌ها نیاز داریم، بلکه به این دلیل که آن‌ها به ما نیاز دارند.

این وارونه‌سازی اساسی، نشانه‌ای از ماهیت سیاست او بود.

در مقابل، فمینیست‌های جنبش آزادی زنان استدلال می‌کردند که زنان، همانند دیگر مردمان تحت ستم، پیوسته در حال مبارزه با بندهای خود هستند؛ مفهومی که آن را «خط طرفدار زن» می‌نامیدند. در واقع، ما هر ذره فضایی را که در اختیارمان باشد تصاحب می‌کنیم و حتی وقتی هیچ فضایی وجود ندارد، راه‌های ابتکاری و هوشمندانه‌ای برای دورزدن موانع پیدا می‌کنیم. آنچه ما را محدود می‌کرد، تبعیض، استثمار، مجازات و فشار مداوم زندگی روزمره بود. این تحلیل که با دشواری بسیار به دست آمده بود، از طریق برنامه‌ی اصلی جنبش، یعنی «افزایش آگاهی»، شکل گرفت. مجله‌ی Ms. این ابزار مهم سازمان‌دهی را رقیق و بی‌اثر کرد. این مجله راهنمایی برای افزایش آگاهی منتشر کرد که نام و شکل ظاهری آن را حفظ کرده بود، اما جوهر اصلی‌اش را نادیده می‌گرفت و آن را به یک گروه‌درمانی تقلیل می‌داد که در آن زنان خشم و فشار خود را تخلیه می‌کردند و از حمایت خواهرانه برخوردار می‌شدند. ایده‌ی اولیه این بود که از داده‌های به‌دست‌آمده از روایت‌ها و شهادت‌های زنان برای ارزیابی وضعیت واقعی آنان، کندوکاو در علل ریشه‌ای و تحلیل اینکه چه کسانی از این وضعیت سود می‌برند استفاده شود. این برنامه از شهادت‌دادن‌های علنی جنبش حقوق مدنی جنوب آمریکا با شعار «همان‌طور که هست تعریفش کن» الهام گرفته بود و با جلسات «بازگویی رنج‌ها» در انقلاب چین نیز شباهت‌هایی داشت. قرار نبود این برنامه یک فضای امن باشد.

در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، حملات شرکت‌ها، اتحادیه‌ها و شرایط زندگی طبقه‌ی کارگر را ویران کرد و دستمزد تمام کارگران به شدت کاهش یافت. در چنین شرایطی، فریدان و فمینیست‌های رادیکال هر دو استدلال کردند که پیشبرد برابری زنان اکنون مستلزم مقابله با قدرت شرکت‌هاست تا تضمین‌هایی برای مراقبت از کودکان، خدمات درمانی، مرخصی خانوادگی با حقوق و ساعات کاری کوتاه‌تر برای همگان به دست آید. فریدان در کتابی با همین نام، این مرحله را «مرحله‌ی دوم»

فمینیسم نامید. ردستاکینگز نیز خواستار برچیدن شرکت‌های خصوصی بیمه‌ی درمانی و ایجاد یک نظام قدرتمند دست‌مزد اجتماعی شد تا زنان بتوانند از مردان و کارفرمایان استقلال پیدا کنند.

شاخه‌ی وابسته به Ms. در جنبش به هزاران سازمان غیرانتفاعی پراکنده شد؛ سازمان‌هایی که برای دریافت کمک مالی از ثروتمندان با یکدیگر رقابت می‌کردند و هرکدام راه‌حلهایی محدود، کوچک و «قابل‌دستیابی» برای خرابی‌های به‌جامانده از یورش کارفرمایان پیشنهاد می‌دادند. این دیدگاه محدود و کوتاه‌بینانه از فمینیسم در ساختار حاکم بر حزب دموکرات نیز بازتاب پیدا کرد. در همین حال، ساعات کاری طولانی، دستمزدهای پایین و وخیم‌تر شدن شرایط بزرگ کردن کودکان، زنان را در برابر حسرت‌گرایی جناح راست برای «سی سال باشکوه» پس از جنگ آسیب‌پذیر کرد؛ سال‌هایی که در آن مشاغل با درآمد کافی برای تأمین خانواده و مادران خانه‌دار وجود داشتند.

استاینم در سال‌های اخیر تمام تظاهرهای خود به رادیکال بودن را کنار گذاشت. او در رقابت مقدماتی حزب دموکرات در سال ۲۰۱۶، در برابر برنی سندرز از هیلاری کلینتون حمایت کرد و در مصاحبه‌ای در همان سال با برنامه‌ی *Real Time With Bill Maher* گفت زنان جوان فقط به این دلیل از سندرز حمایت می‌کنند که «پسرها آنجا هستند؛ پسرها طرفدار برنی‌اند». او بعداً ادعا کرد منظورش را نادرست بیان کرده است.

اسطوره‌سازی رسانه‌ای از استاینم در دهه‌ی گذشته به اوج خود رسید؛ با ساخت اثری تلویزیونی و نمایشی از زندگی او به نام *The Glorias*، نمایش‌نامه‌ای با عنوان *Gloria: A Life* و شرح‌حال‌های ستایش‌آمیزی که در نیویورک تایمز، نیویورکر و دیگر رسانه‌ها منتشر شدند.

این موج استاینم‌زدگی هم‌زمان با دوره‌ای بود که زنان جوان سودمندی «فمینیسم یک‌درصدی» را زیر سؤال می‌بردند؛ فمینیسمی که چهره‌هایی مانند کلینتون، مادلین آلبرایت و شریل سندبرگ نمایندگی‌اش می‌کردند. آیا هدف جنبش آزادی زنان واقعاً این بود که شرکت‌های استثمارگر و امپراتوری خشونت‌بار ایالات متحده به دست زنان اداره شوند؟ بار دیگر استاینم را به صحنه آوردند تا بحث را به مسیرهایی بی‌خطر هدایت

کند؛ اما تا زمان حضورش در برنامه‌ی ماهر Maher، او دیگر صرفاً موجب بدنامی فمینیست‌ها می‌شد.

تمام پیشگامان جنبش آزادی زنان، بدون استثنا، از دل جنبش حقوق مدنی، جنبش ضدجنگ و چپ دانشجویی برخاسته بودند. آن‌ها معتقد بودند که فمینیسم منسجم و پیگیر به سوسیالیسم منتهی می‌شود و سوسیالیسم نیز به همان ترتیب به فمینیسم می‌انجامد.

آن‌ها با پیروی از بووار می‌خواستند عمیقاً به ریشه‌ها نفوذ کنند و استثمار زنان و ستمی را که برای حفظ آن لازم بود، از میان بردارند. آن‌ها از دهه‌ی ۱۹۶۰ یک جنبش رادیکال موفق را طراحی و بنا کردند؛ جنبشی که وضعیت زنان در ایالات متحده را عمیقاً تغییر داد و بازتاب آن در سراسر جهان احساس شد. مایه‌ی تأسف است که جنبش آن‌ها به مدت پنجاه سال در وجود کسی تجسم یافت که هرگز اهدافش را دنبال نمی‌کرد.

منبع:

https://jacobin.com/۰۹/۲۰۲۶/steinem-feminism-ms-cia-socialism?fbclid=IwY۲xjawUIppFwZG۹mAWV۴dG۴DYWVtAjEwAGJyaWQRMWd۱R۰tsanVRdFdTeHdrUW۱zcnRjBmFwcF۹pZBAyMjlwMzkxNzg۴MjAwODkyAAEeSn-z۲۳W۲rUi۱Ye۱XVqw_WqUA۱-oBU۰C۰۳_WPVcotSDzuCqt۵۵۰sVwFmJA_aem_SCS۶siVbPdNpYIbFfXu--w